

دکتر اسماعیل نرماشیری^۱

تحلیل معرفتی ماهیت پاسخگویی تمدن اسلامی به نیازهای انسانی

۱. استادیار دانشگاه ولایت - ایرانشهر، رانانا مه: toordan.yahoo.com



چکیده

بسیاری از اندیشمندان چون ویل دورانت معتقدند که تمدن اسلامی یکی از درخشان‌ترین تمدن‌های حیات بشری است؛ چرا که شالوده این تمدن، مبتنی بر مقوله هستی‌شناسی و درک تمامی جوانب ترقی و تکامل انسان است. تمدن اسلامی از آغاز پیدایی تا به امروز بر محور استنباط و استدراک هویت، سعادت و سرنوشت انسان که پایه‌ای‌ترین نیاز جامعه بشری است متمرکز بوده است. قدر مسلم، آنچه این تمدن را از سایر تمدن‌ها و ادیان متمایز می‌سازد، تفاوت آفاق فکری، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی آن است. به قول ویتگنشتاین چون انسان موجودی زنده در جریان زندگی است، پس رویکرد تمدن اسلامی رویکردی متناسب و اصولی با نیازهای در جریان حیات بشری است.

واژه‌های کلیدی: تمدن اسلامی، نیازهای انسانی، هستی‌شناسی، سرنوشت

مقدمه

استدراک ابعاد وجودی و فکری انسان می‌نمایند که آدمی اصولاً موجودی ترقی‌خواه و کمال‌جو است. همین عنصر کمال‌جویانه و ترقی‌خواهانه باعث شده تا او در سیر تحولات و جریان تکوین تاریخ، همواره از آنچه که عقب‌ماندگی فکری و زبونی زندگی تلقی شده، جداً احتراز ورزد و در راه استواری افکار و درک صحیح نیازهای انسانی و بنیان‌های معرفت‌شناختی‌اش حرکت کند. اما با وجود سیراً گاهانه و احتیاط‌آمیزش به دلیل کثرت ایدئولوژی‌های برساخته و هدف‌دار و نامفهوم بودن گستره و معنای واقعی کمال‌جویی‌اش، نه تنها هویت و اصالت

انسانی‌اش را فراموش کرده، بلکه خطوط ستودگی‌ها و فضایل اخلاقی و آرمانی‌اش را نیز از دست داده است.

قدر مسلم، در همین اندوه و دانستگی است که رسالت و پیدایی تمدن اسلامی معنا می‌یابد. چون اسلام نخست بار کوشید تا دید و برداشت انسان را نسبت به ماهیت و اصول ثابت انسانی روشن سازد و آنگاه آفاق فکری و آرمانی او را در عالی‌ترین سطح اندیشه با معیارها و مقوم‌هایی منطقی و معقول بگستراند. اسلام برخلاف سایر مکاتب و مذاهب، تنها دینی است که در آن تمامی مقوله‌های هویتی و انسان‌شناختی انسان آرمانی به موازات مفهوم ایده‌آلی کمال‌گرایی و ترقی‌خواهی در قالبی مشخص و معنادار، فراهم آمده است.

شاید بسیاری از روی نادانستگی دینی، گمان کنند که دین و تمدن اسلامی چندان انطباقی با سایر تمدن‌های بشری گذشته، از جمله تمدن‌های یونانی، رومی، چینی، هندی و بین‌النهرینی و امروزی که می‌توانند در هر برهه‌ای از زمان و شرایط، پاسخگوی نیازهای انسان باشند ندارند، درحالی که ما عمیقاً باور داریم که دین اسلام نه تنها با روح تمدن درستیز نیست، بلکه خود یکی از پدیدآورندگان تمدن‌های بشری بوده است؛ زیرا «تمدن یکی از نتایج برنامه‌های اسلامی و فلسفه عملی و فرهنگی اسلام است و روح اسلام جهانی است و در راه سعادت اجتماع از تمدن‌های مختلفی اقتباس می‌کند و آثار عظمت آن در تمام گوشه و کنار زندگی بشر رسوخ کرده و سعادت بشر را به همراه دارد» (زمانی، ۱۳۴۸: ۲۴).

به خوبی می‌دانیم که بسیاری از تمدن‌های امروزی بشری پایه‌های وجودی خود را از طریق برتری نژادی و اقلیمی بنا نهاده‌اند، درحالی که اسلام در همان آغاز رسالت با نخستین پیام خود- «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و اُنثی و جعلناکم شعوباً و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم» (حجرات: ۱۳)، مطلقاً این برتری‌های بی‌مورد را بر هم زد و حتی طریقه‌ای را پیش گرفت که همه ملت‌ها چنین می‌اندیشیدند که «ورود آنان به اسلام و انتساب‌شان به دولت اسلامی خط پایانی است بر رنج‌های ایشان و آغاز عصر جدیدی از برابری و احترام» (مونس، ۱۳۸۴، ۱: ۱۲۴).

بایستی دانست که «نژاد در ایجاد تمدن چندان تاثیری ندارد و تمدن در جاهای مختلف یا نزد ملت‌هایی که رنگ‌های گوناگون دارند آشکار می‌شوند. به عبارت دیگر، نژاد نیست که تمدن را به وجود می‌آورد، بلکه تمدن است که ملت‌ها را خلق می‌کند» (حلبی، ۱۳۶۵: ۲۱-۲۰)، همان طوری که دین اسلام توانست تمامی رنگ‌ها، نژادها، فرهنگ‌ها و ملت‌ها را در متن خود جای دهد و زندگی ایمن و توأم با سلامت و سعادت برای ملتی



بایستی دانست که «نژاد در

ایجاد تمدن چندان تاثیری

ندارد و تمدن در جاهای

مختلف یا نزد ملت‌هایی

که رنگ‌های گوناگون

دارند آشکار می‌شوند. به

عبارت دیگر، نژاد نیست که

تمدن را به وجود می‌آورد،

بلکه تمدن است که ملت‌ها را

خلق می‌کند»

(حلبی، ۵۶۳۱: ۱۲-۲۰)

بادیه‌نشین نیز فراهم آورد.

از خاطر نبریم که تمدن اسلامی به دلیل معیارهای دینی و فکری‌اش، تنها تمدنی است که قدرت انطباق‌پذیری و همگرایی را با تحولات انسانی داشته و دارد. چون اسلام همواره کوشیده است تا روند و رویکرد انسان را نسبت به جهان و کائنات و چگونگی هستی، تصحیح کند تا «انسان بتواند کاینات را درست بشناسد و رابطه‌ی جهان متحول را با مبدا ثابت، درک کند» (حکیمی، ۱۳۸۳: ۳).

باید بدانیم چون «اخلاق با همکاری و تعاون و تنظیم آغاز می‌شود و زندگی در اجتماع اقتضا می‌کند که هر کسی قسمتی از اختیارات شخصی خود را فدای نظم و ترتیب جامعه کند» (دورانت، ۱۳۸۶: ۴۰). پس از این‌رو، تمدن اسلامی به انسان از دو سطح اجتماعی و فردی نگریسته است. یعنی ضمن رعایت منزلت فردی، حقوق اجتماعی او را در قالبی معین و پویا در نظر گرفته است. در هنگام تبیین و تصریح جهان‌شناسی تمدن اسلامی به نیکی می‌بینیم که این تمدن با جدیت تمام در پی ترویج افکار نو و بدیع انسانی بوده است تا از این رهگذر بتواند اصولی‌ترین نیازها و خواست‌های انسان را پاسخ گوید تا مبدا انسان از سیر طبیعی و تحول حیات بشری‌اش دور بماند.

دین اسلام از روی حقیقت دریافته است که «انسان دارای خصوصیتی دوگانه است: خصوصیتی که طبیعی اوست و خصوصیتی که به او منضم شده است. خصوصیت طبیعی انسان را می‌توان آن‌گونه دانست که یا به جزو عاقله او تعلق می‌گیرد و یا به جسم و قوای جسمانی‌اش. انسان به دلیل برخورداری از خصوصیتی که به جزو عاقله‌اش تعلق می‌گیرد، طبعاً به جانب غایتی نهایی در حرکت است، یعنی به جانب

سعادت. اما از ناحیه جسم و قوای مربوط به جسم نیز انسان می‌تواند یک خصوصیت طبیعی داشته باشد، به این معنا که او تحت تاثیر علل جسمانی، این ترکیب خاص و این استعداد خاص را پیدا کرده باشد. به نظر می‌رسد که هر کسی بسته به خصوصیات جسمانی‌اش غایتی درخور خویش دارد، زیرا به واسطه چنین زمینه‌ای است که انسان به آن تمایل پیدا می‌کند که چیزی را اختیار، یا ترک کند» (آکونینی، ۱۳۸۳: ۱۳۹).

غرض علمی آکونینی از بیان این خصوصیت دوگانه، این است که انسان موجودی است مرکب از توان‌ها و نیروهای درونی و بیرونی با اراده هدایت شده و آزاد. همین تلفیق است که به زندگی و هستی او معنا می‌بخشد و او را موجودی فعال و خلاق بار می‌آورد. قطعاً نقطه تلاقی تمدن اسلامی با انسان کامل که قرآن کریم از آن به عنوان «خليفة الله» یاد می‌کند و بزنگاه تفاوت آن با سایر تمدن‌ها و مکاتب بشری همین جاست. اسلام برای تمامی خواست‌ها و واقعیت‌های انسانی برنامه‌هایی همه‌نگر و جهان‌شمول تدوین و ارایه کرده است و برای تمامی نیازهای مادی و معنوی انسان از فلسفی‌ترین آن‌ها یعنی مرگ تا جزئی‌ترین امور، مثل مسواک زدن و ناخن پیراستن به شکلی دقیق و اقناعی نگریسته است که در مکاتب و تمدن‌های دیگر این چنین تدبیر و تأملی کمتر یافت می‌شود و این یعنی ماهیت تمدن اسلامی و درک معرفت‌شناختی انسان برای رفع نیازهای انسانی در همه حالت‌ها.

پیشینه بحث

قاعدتاً چند مولفه مهم از جمله:

- چگونگی ظهور و زمینه‌های تشکیل تمدن اسلامی و عظمت آن؛

- رابطه‌های عمیق و ناگسستی مسلمانان با رهبران دینی‌شان در طول تاریخ؛
- توفیقات روزافزون و سرعت توسعه مبانی دینی و اسلامی در گستره قاره‌ها؛
- انسجام و وحدت رویه جهادهای دینی و سلحشوری مسلمانان علیه غم‌ناختن ابزارهای جنگی؛
- ساده زیستی و تواضع مسلمانان با وجود توانایی‌ها و امکانات به دست آورده؛
- مبانی و مفاهیم و قوانین دین اسلام در برابر ادیان دیگر و ...

باعث شده از همان آغاز تا به امروز اندیش‌مندان و محققان زیادی اعم از عرب و غیر عرب و مسلمان و غیر مسلمان، در مورد تمدن اسلامی و ماهیت آن آثاری فراوان را پدید آورد که هر یک از آن‌ها به بُعدی از ابعاد دین اسلام و چارچوب فکری آن پرداخته‌اند، که ذکر آن‌ها در مجال و حوصله این جستار نیست، اما با ضرس قاطع می‌توان گفت که عنوان، نوع نگاه و محتوای این مقاله با آثار فراهم آمده کاملاً متفاوت است. چون این مقاله به نوعی کوشیده تا مقوله‌های تاریخی و رویکردهای امروزی تمدن اسلامی با تمدن جهان غرب و مسایل و رخدادهای عصر مدرنیته، ولو به شکلی مختصر که در حوصله این مقال بوده را، مورد سنجش و تحلیل قرار دهد، رهیافتی که در آثار مشابه این مقاله کمتر به چشم می‌خورد.

بیان مساله و روش تحقیق

این مقاله اصولاً سه پرسش محوری را مدنظر داشته، اولاً: آیا تمدن اسلامی از نظر ماهیتی و معرفتی با تمدن‌های غربی نگاه و نظری همانند داشته؟ ثانیاً: آفاق فکری تمدن اسلامی از نقطه نظر علمی، اخلاقی و توسعه‌ای در برابر غرب چگونه بوده است؟ ثالثاً: آیا پیشرفت‌های علمی تنوع دانش‌ها در جهان غرب به موازات حفظ موازین و اصول انسانی و دینی بوده و تمدن اسلامی چه جایگاهی را داشته است؟
برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها از روش مطالعه کتابخانه‌ای منابع متقن با شیوه تحلیلی و قیاسی، البته به قدر وسع و مجال، استفاده شده است.

نیازهای اخلاقی انسان و ماهیت تمدن اسلامی
در ابتدا باید گفت که رابطه دین و اخلاق رابطه‌ای بس پیچیده است. چون انسان ناگزیر از دین و اخلاق بوده، بنابراین پیشینه تاریخی این دو نشان می‌دهد که اوج و حضیض‌های فراوانی از هم‌سوایی و یا عدم هم‌سوایی این دو در تاریخ بشر صورت گرفته است. چون بشر در روند و جریان زندگی دست به اخلاق سازی فراوانی زده که با اندیشه و کارکرد دینی مغایر بوده، لذا دین با آن‌ها به مقابله می‌پرداخته است. به طور کلی «وظیفه اخلاقی دین عبارت از آن است که ارزش‌های اخلاقی شناخته شده را حفظ کند و کمتر به آن می‌پردازد که اصول اخلاقی جدیدی بیاورد» (دورانت، ۱۹۰۳: ۸۵). پس با وجود این، مدار مفهومی اخلاق، گستره‌ای بس ظریف و دقیق دارد، چون اخلاق یکی از پایه‌ای‌ترین ارکان بقا و ماندگاری آدمی است و از سوئی می‌توان گفت که اخلاق وجه تمایز جنبه‌های خودشناسی و یا گم‌بودگی انسان است، همواره از طریق اخلاق و اصول آن می‌تواند مبانی وجود و حضور

خدایی بودنش را در عرصه هستی تعریف کند و اگر نه انسان همان منزلت و ارزش را دارد که سایر پدیده‌ها خواهند داشت.

آنچه شرافت و فضیلت و حضور ارزشی انسان را در پهنه هستی و در جوار سایر آفریده‌ها تعریف می‌کند اخلاق است و همین ارزشی بودن اخلاق دینی است که حضرت علی (ع) در نهج البلاغه به حضرت امام حسن (ع) توصیه می‌کند: «یا بُنَّیَّ اجْعَلْ نَفْسَکَ مِیزَانًا فِیْمَا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ غَیْرِکَ، فَأَحْبِبْ لِغَیْرِکَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِکَ، وَأَکْرَهُ لَهُ مَا تَکْرَهُ لَهَا، وَلَا تَظْلِمْ کَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَأَحْسِنْ کَمَا تُحِبُّ أَنْ یُحْسِنَ إِلَیْکَ؛ پسرکم، خود را در میان خویش و دیگری میزانی بشمار، پس آن چه برای خود دوست می‌داری برای جز خود دوست مدار. آن چه تو را خوش نیاید برای او ناخوش بشمار و ستم مکن چنان که دوست نداری بر تو ستم رود و نیکی کن چنان که دوست می‌داری به تو نیکی کنند» (نهج البلاغه، نامه ۳۱).

اگر می‌شنویم که می‌گویند انسان گنجینه اسرار خدایی و عامل تعریف ذات بیچون است، این اصالت برآمده از اخلاق این چنینی است. اخلاق در ریچه اتصال و یا انسداد انسان به حقیقت خود و یا دوری از حقیقت وجود است. حکمت، معرفت، معنویت، برازندگی، برگزیدگی، کمال، زیبایی و پاکی و... از چشمه اخلاق می‌جوشند و اگر این چشمه جوشان بخشکد قطعاً تمامی این داشته‌ها از بین خواهند رفت و انسان معنای واقعی خود را از دست خواهد داد. به نیکی واضح است که «قوانین و سنن اجتماعی هر قدر هم عادلانه تنظیم شده باشد و هر قدر قوانین جزایی- اش سخت‌تر تعیین شده باشد، مع ذلک آن طور که باید در مجتمع اجرا نمیشود و جلوی خلاف را نگرفته راه تخلف را نمی‌بندد؛ مگر آن که در افراد آن مجتمع فضایل اخلاقی حکومت کند

و مردم به ملکات فاضله انسانی از قبیل ملکه پیروی حق و احترام انسانیت و عدالت و کرامت و حیاء و اشاعه رحمت و امثال آن پایبند باشد (طباطبایی، المیزان، ۱۱: ۲۱۲).

حال اگر می‌بینیم که در دین اسلام این همه به اخلاق و اصول آن تاکید می‌شود، برآمده از این خاستگاه است. چون اخلاق رکن اساسی شریعت آسمانی برای رساندن انسان به کمال است. انسان زمانی می‌تواند این گوهر وجودی را دریابد که به این حدیث پیامبر (ص) که فرمود: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَکَارِمَ الْأَخْلَاقِ» و یا به آیه شریفه: «وَأَنَّکَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِیمٍ» (قلم: ۴) از روی حقیقت تأمل کند.

نقش اخلاق و اصول آن در تحول، تکامل و آرامش حیاتی انسان بس مهم و قابل اعتناست. پس بر این اساس است که می‌توانیم بگوییم از تمدن اسلامی تا تمدن غیر اسلامی تفاوت ماهوی و عمده‌ایی وجود دارد. البته در ابتدا تمدن‌های بزرگی چون یونان و روم اساس تمدنی‌شان بر مبانی اخلاق بوده، ولی بعدها در مسیر تاریخ دچار استحاله اخلاقی شده‌اند. در صورتی که تمدن اسلامی اساساً بر محور اصول اخلاقی و موازین آن قرار دارد و چون در تمدن اسلامی انسان موجودی شریف و از حیث معنا عالم اکبر تلقی می‌شود از این رو، در این تمدن همه موارد در خدمت اخلاق و انسانیت انسان قرار دارد.

در مکتب اسلام، انسان دارای رسالتی است و بایستی این رسالت را به بهترین صورت و عالی-ترین شیوه به انجام رساند چون ممکن است انسان به واسطه انگیزه‌های هدایت نشده و بعضاً باورهای فردی از عهده تکالیف انسانی و شرعی‌اش بر نیاید. از این رو، تمامی سمت و سوهای زندگی او را تحت نظارت و کنترل دارد و این مطلب نبایستی نوعی محدودیت و عدم آزادی تلقی گردد، همان طوری که امروزه در

جهان غرب به دلیل تسلط مکتب اومانیسم، نوعی محدودیت تلقی می‌گردد. پس این صرفاً برای حفظ سلامت وجودی ما و مهرورزی نسبت به انسان است، انسانی که منش آفرینش او عشقی خدایی است که در فطرت او سرشته شده و بار دیگر از طریق پیامبران و شریعت مراقبت می‌شود.

باید به خاطر داشته باشیم که انسان بر خلاف سایر اشیا دارای ارزش نسبی نیست بلکه او دارای ارزش مطلق است. اما به شرط تقوی و حفظ اصالت خدامحوریاش. چون خداوند او را موجودی عاقل و خردگرا خلق کرده است. پس به همین خاطر است که انسان غایتی نفسی اطلاق می‌گردد و اگر گفته شده که «انسان و به طور کلی هر موجود عاقلی به عنوان غایت نفسی (اصالی) موجود است و نه فقط از آن حیث که وسیله‌ای برای بهره‌گیری دلخواه این یا آن اراده باشد، بلکه او باید در تمامی افعالی که متوجه خود او یا موجودات عاقل دیگر است همواره به عنوان غایت لحاظ شود» (کانت، ۱۳۸۴: ۱۴۰). البته این غایت‌انگاری انسان زمانی واقعیت می‌یابد که انسان بتواند تمامی نگرش‌ها و رفتارها و اعمال خود را از مسیر اخلاق و اصول دینی عبور دهد. چون هرگونه انحراف و کجروی تأثیری مستقیم در سرنوشت حیات بشری دارد و این برای اسلام که دینی آسمانی و انسانی است، بس مهم و خطیر است.

قطعاً همین ارزش نفسی و وجودی انسان است که امیر مومنان علی (ع) می‌فرماید: «أَلَا وَإِنَّ الْأَرْضَ الَّتِي تَحْمِلُكُمْ وَالسَّمَاءَ الَّتِي تَطْلُقُكُمْ مُطِيعَتَانِ لِرَبِّكُمْ، وَ مَا أَضْبَحْتَا تَجُودَانِ لَكُمْ بَبَرَكَيْهِمَا تَوَجُّعاً لَكُمْ وَ لَا زُلْفَةً الْبِكْمِ وَ لَا يَخِيرُ تَرْجُوَانِهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ أَمْرَتَا بِمَنَافِعِكُمْ فَاطَاعَتَا، وَ أُقِيمَتَا عَلَى خُدُودِ مَصَالِحِكُمْ فَقَامَتَا؛ بدانید زمینی که شما را بر

پشت خود میبرد و آسمانی که بر شما سایه می‌گسترده، پروردگار شما را فرمانبردارند. و برکت آن دو بر شما نه از راه دل سوزی است، و نه به خاطر جستن نزدیکی، و نه به امید خیری است که از شما دارند، بلکه به سود شما مامور شدند و گردن نهادند و برای مصلحت شما برایشان داشتند و ایستادند (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۳).

تمدن اسلامی در طول تاریخ کوشیده تا از روی فلسفه وجودی‌اش، استنباطی درست و دقیق نسبت به نیازهای اخلاقی انسان داشته باشد. لزوم درک مبانی اخلاق و حوزه عملکردی اخلاق دو مقوله‌ی هستند که اسلام آن‌ها را با حساسیتی خاص تعقیب می‌کند. چون «بسیاری از مورخین و جامعه‌شناسان قدیم و جدید به این امر معتقدند که سلامت و دوام و قوام یک تمدن به میزان برخورداری آن از قوانین اخلاقی بستگی دارد» (رادمنش، ۱۳۵۷: ۱۶۱). اصولاً اخلاق و موازین مربوط به آن می‌تواند جامعه بشری را از اضمحلال دور نگه دارد.

اخلاق نه تنها رابطه‌های انسان با انسان را سالم و ایمن می‌سازد بلکه باعث می‌شود تا انسان تعریفی درست و توجهی خاص نسبت به سایر آفریده‌ها به دست دهد. قطعاً هسته هر جامعه مدنی اخلاق است، چون بدون اخلاق هرگز جامعه‌ای نمیتواند روی ترقی و کمال را ببیند. بی‌مورد نیست این که رادمنش در جایی از قول منتسکیو نقل میکند که «ثروت حقیقی یک ملت خصال اخلاقی و کمالات آن ملت است نه اموال آن‌ها» (همان، ۱۷۵).

اگر از روی راستی و درایت به نحوه عملکرد دین اسلام بپردازیم، به طور مشخص و روشن خواهیم دید که دین اسلام در تمامی ادوار با نگاهی اخلاقی با مسایل رفتار کرده است از این رو دین اسلام، دین اصلاح، تبدیل و تعدیل است. یعنی مجدانه

تلاش کرده تا دشمنی‌ها را به دوستی، کینه‌ها را به محبت، خرابی‌ها را به آبادانی و گسست‌ها را به تعاون و همدلی تغییر دهد.

براساس همین نگاه اخلاق‌گرایانه بایستی گفت که «تمدن اسلامی که لااقل از پایان فتوح مسلمین تا ظهور مغول، قلمرو اسلام را از لحاظ نظم و انضباط اخلاقی، برتری سطح زندگی، سعه صدر و اجتناب نسبی از تعصب، توسعه و ترقی علم و ادب، طی قرن‌های دراز پیشاهنگ تمام دنیای متمدن و مریی فرهنگ عالم انسانیت بوده، بی‌شک یک دوره درخشان از تمدن انسانی است» (زرین کوب، ۱۳۴۸: ۲۱).

سیاست تمدن اسلامی، سیاستی است انسان‌گرا و اخلاقی؛ اما نه بامفهوم انسان‌گرایی غربی و عصر نوزایی. چون انسان‌گرایی عصر نوزایی عبارت بود از «افول قدرت مستحکم مذهب مسیحیت در اندیشه و عمل و لاجرم رویارویی با کلام، فلسفه، هنر و ادبیات سده‌های میانه که رشد و گسترش جنبه‌های دنیوی زندگی یونانی به کمک آن شتافته بود دلالت می‌کند» (لوکاس، ۱۳۷۲: ۵-۴). در چهارچوب فکری تمدن اسلامی تمام اصول اخلاقی انسانی در یک کل نگریسته می‌شود، علی‌رغم کشمکش‌ها، شکاف‌ها و چندگانگی‌ها، اسلام «راحت‌تر از هر تمدن دیگری، می‌تواند وحدت خود را از طریق توجه به کل اسلام در مقابل تمدن‌های دیگر حفظ نماید» (میکل ولوران، ۱۳۸۱: ۱۶).

ظرفیت فکری و شکیبایی دینی این تمدن تا به حدی است که می‌تواند تمامی عناصر انسانی را در عنصر برادری و برابری و عدالت و مساوات تلفیق سازد. در حالی که ما این چنین مفاهیم و مبانی را در تمدن غرب نمی‌بینیم و اگر غیر از این بود، پس چرا این همه نابرابری و ستم وجود دارد. گذشته از این، گسترش اندیشه‌های اپیکوری و شادباشی در جهان غرب چه عاملی را ثابت می‌کند؟ مگر این نیست که اخلاق و مفاهیم دینی به کلی از جامعه رخت بر بسته است و اخلاق‌های به اصطلاح مدرن انسان امروزی جای آن‌ها را گرفته، به طوری که مبانی دینی را در خود مضمحل کرده است؟! نزاع‌ها و درگیری‌های قشری در جوامع غرب نشان می‌دهد که انسان غرب کاملاً مهبای دین زدایی است، چرا که به زعم خودشان دین را محدودیت می‌دانند، محدودیت از این که مبدا دین اخلاق‌های غیر انسانی و فردگرایی آن‌ها را زیر سوال برد! به طور کلی تمدن غرب امروز، اخلاق دینی و دین اخلاقی را برنمی‌تابد و این را مدرن بودن و توسعه یافتن معنی می‌کنند!

نیازهای علمی انسان و ماهیت تمدن اسلامی

تمدن اسلامی اگر دینی اخلاقی و اخلاق‌گراست، دینی دانشی و دانش محور



ظرفیت فکری و شکیبایی

دینی این تمدن تا به حدی

است که می‌تواند تمامی

عناصر انسانی را در عنصر

برادری و برابری و عدالت

و مساوات تلفیق سازد.

در حالی که ما این چنین

مفاهیم و مبانی را در تمدن

غرب نمی‌بینیم و اگر غیر از

این بود، پس چرا این همه

نابرابری و ستم وجود دارد.

نیز هست. به همین خاطر قرآن مجید به فراوانی از ارزش عقل و خرد که عامل علم و دانش اند یاد میکند و اندیشمندان و محققان قرآنی میگویند «قرآن اساس خداشناسی و سعادت و نجات را بر عقل می‌نهد و روی سخن‌اش در همه جا با صاحبان خرد و دانشمندان است» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۲۲۸). البته برای پی بردن به چگونگی نگرش تمدن اسلامی به نیازهای علمی انسان، لزوماً درک اصول تمدن اسلامی بایسته است، چون از نقطه نظر اسلام تمامی علوم و فنون «برپایه وحدت بنا شده‌اند و همین وحدت است که قلب و هسته وحی اسلامی را تشکیل می‌دهد. درست به همان صورت که هر هنر اسلامی، خواه، الحمراء بوده باشد یا مسجد اسلامی پاریس، صورت تجسمی خاصی را نشان می‌دهد که در آن شخص می‌تواند وحدت الهی را متجلی در کثرت ببیند، به همان صورت نیز همه علوم که به حق ممکن است اسلامی نامیده شود، وحدت طبیعت را آشکار می‌سازد (نصر، ۱۳۸۴: ۲).

این رویه وحدت‌نگری صرفاً بدین معناست که انسان باید به درستی دریابد که در تمامی حالات و جوانب فکری و عملی، رویکردی خدا نگر و الهی داشته باشد. زیرا این سیاق رفتاری است که می‌تواند انسان را به سعادت و کمال واقعی برساند. از منظر تمدن اسلامی، انسان و سرنوشت او بسیار مهم است. بنابراین، تمام توقع و انتظار این تمدن در این است که علوم و فنون بایستی در مسیر

توسعه انسان دینی و آرامش وجودی انسان باشد و راه‌های فراگیری آن بایستی از مسیری متعارف و با روشی اندیشمندانه فراهم آید.

دقت عمل اسلام در دانش‌ها تا بدان حد است که قرآن کریم «مکرر مردم را به فکر و تدبیر در احوال کاینات و به تامل در اسرار آیات دعوت کرده است و مکرر به برتری اهل علم و درجات آن‌ها اشاره کرده است» (زرین کوب، ۱۳۴۸: ۲۶). «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (مجادله: ۱۱) و یا این که پیامبر (ص) فرموده است: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ» (غزالی، ۱۳۸۰، ۱: ۱۳۱) و همچنین در حدیثی دیگر گفته شده: «الْعِلْمُ نُورٌ يُقَدِّفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» (حلی، ۱۳۷۱: ۸۵).

پس بیان این تاکید و ارزش در این است بدانیم که اسلام با اندیشه و تفکر آغاز شده است و در روند تاریخ همواره در تکوین و گسترش دانش‌ها کوشش‌های فراوانی را انجام داده است به طوری که در مراحل آغازین این تمدن از حضرت پیامبر (ص) نقل شده که فرمودند که «علم بردو پایه است: علم ادیان و علم ابدان» (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۱۰) ولی بعدها چون نیازهای زندگی مسلمانان ایجاب کرده تا علوم و فنون دیگری را بیاموزند و در رفع نیازهای انسانی و اجتماعی‌شان به کار گیرند، لذا بسیاری از دانش‌ها و فنون وارد زندگی مسلمانان شده و برای فراگیری آن‌ها نیز تاکید لازم صورت گرفته است به طوری که گفته شده هر علمی که در قوام امور دنیا از آن گزیری نبوده آموختنش فرض کفایه به شمار می‌آمده است، چنان که صناعت هم به سبب آن که نبودن‌شان موجب نقصان و تزلزل در امر زندگی است، جزو فرض کفایه بوده است» (زرین کوب، ۱۳۴۸: ۲۸).

البته، این نکته را از خاطر نبریم که توجه و علاقه

اسلام به دانش‌ها و علوم، صرفاً در حد اقتباس و جمع‌آوری نبوده است، بلکه آن چه از آثار متقن و مستند علمی برمی‌آید، این است که مسلمانان در راه دانش اندوزی، جدّ و جهدی وافر از خود ابراز داشته‌اند. ولتر می‌گوید: «در دوران توحش و نادانی، پس از سقوط امپراطوری روم، مسیحیان همه چیز را، مانند هیئت، شیمی، طب و ریاضیات و غیره را از مسلمانان آموختند، و از همان قرون اولیه هجری ناگزیر شدند برای فرا گرفتن علوم متداول آن روزگار به سوی آنان روی آورند» (حکیمی، ۱۳۸۳: ۱۰۵).

صرف نظر از این حقیقت تاریخی، مسلمانان به دلیل نگرش و ماهیت اعتقادی و دینی‌شان به این که «علم یکی از مصادیق هدایت است» (طباطبایی، ج ۵: ۵۰۳)، همواره کوشیده‌اند تا به موازات انتقال مبانی ایمانی خود از هر فرصتی برای نقل و ترجمه آثار سایر ملل به زبان عربی سود جویند. گفته شده که «مسلمانان کلیه علوم پیشینیان یا نتایج افکار ملل عظیم باستانی را به زبان خود نقل و ترجمه کردند و در واقع وارث علوم و فلسفه و حکمت و آداب ایرانیان، مصریان و یونانیان و هندیان و کلدانیان و فینیقیان شدند» (زیدان، ۱۳۸۶: ۳۵۹).

این تمدن از روی شکیبایی فرهنگی که اصولی‌ترین عنصر پیدایش آن تلقی می‌شود، کوشیده است به منظور توسعه غنای فکری و پاسخگویی به تمامی بخش‌ها و لایه‌های زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان، گزیده‌ترین تفکرات و تراوشات ذهنی ملل مختلف را اقتباس کند و بر اساس آن‌ها دانش‌هایی نو و متناسب را نیز پدید آورد. مثلاً: «در قسمت فلسفه و طب و هندسه و موسیقی و منطق و هیئت از یونانیان استفاده نمودند و از ایرانیان تاریخ و موسیقی و ستاره‌شناسی و ادبیات و پند و اندرز و شرح

حال بزرگان را اقتباس کردند و از هندیان طب، حساب و نجوم و موسیقی و داستان و گیاه‌شناسی را آموختند، و از کلدانیان و نبطی‌ها کشاورزی و باغبانی و ستاره‌شناسی را فرا گرفتند، و شیمی و تشریح از مصریان به آنان رسید» (همان، ۵۸۱). ناگفته نماند که شالوده تربیتی و آموزشی تمدن اسلامی به طرز طراحی شده بود که مسلمانان نه تنها از روی اقتضای رقابت‌های تمدنی بلکه از سر اندیشه محوری و باورهای بنیانی دینی، چنین مراوده‌های علمی را تحکیم بخشیده‌اند. قطعاً، مسلم است که این امر دغماً رخ نداده است. چون پیشینه این تمدن آشکار میکند که مسلمانان قبلاً به دلیل درک نوع رسالت و اهمیّت دانش‌ها و فنون در توسعه و انتقال مبانی فکری حلقه درس و آموزش را در مساجد که اولین شکل مدارس در ممالک اسلامی بوده، ایجاد کرده بودند. از این‌رو، مساجد علاوه بر محل عبادت بودن، مکانی برای تدریس و تعلیم نیز بوده‌اند. اما بنا به وجود شواهدی، نه تنها در مساجد حلقه درس صورت می‌گرفته بلکه «در بیمارستان‌ها، خانقاه‌ها، رباط‌ها و منزل‌ها نیز حلقه درس تشکیل می‌یافت» (زیدان، ۱۳۸۶: ۶۲۵). مطلب دیگر این که مسلمانان در کنار ایجاد حلقه‌های درس در مراکز یاد شده، به تاسیس کتابخانه‌ها نیز اهتمام داشته‌اند. آنچه که از شواهد بر می‌آید گویای این است که در دوران خلافت خلفای عباسی که در تاریخ به دوران نهضت ترجمه و نقل علوم نیز معروف است، «مسلمانان به تاسیس کتابخانه‌های عمومی مبادرت نمودند و نخستین کتابخانه عمومی را در بغداد با عنوان بیت الحکمه دایر کردند و به احتمال قوی هارون موسس آن بوده باشد» (همان: ۶۳۱).

به هر روی، این نمونه‌ها به نیکی بیانگر این

مطلب است که تمدن اسلامی نه از روی تبلیغ صرف، بلکه از حیث مبادی و مبانی عقیدتی در راه تکوین و تکمیل دانش‌ها و فنون، گام‌هایی بلند و موثر برداشته است، و ضمن رفع نیازهای علمی خود، مسلمانان بر انتقال آن‌ها به سایر ملل نیز کوشا بوده‌اند. اگر امروز جهان مدرن غرب توانسته گام‌هایی در توسعه دانش‌های بشری بردارد، ولی کاملاً موفق نشده تا این توسعه را با توسعه سلامت اخلاقی و هویتی انسان همسان کند. انسان غرب در کنار این توسعه علمی دچار خودباختگی و ثروت نمودی شده است. به جای این که دانش‌های گوناگون بتوانند بنیان‌های انسانی بودنش را تحکیم کنند، برعکس دچار تزلزل شده‌اند. جنگ‌های فراوان، استثمار ملت‌ها، نابودی فرهنگ‌های غنی جوامع و میراث عظیم ملت‌ها، امروز رفته رفته در شرف نابودی و غارت مطلق است. این است نمونه آن دانشی که جهان غرب می‌خواست از طریق تمدن پیشرفته‌اش بدان دست یابد. ولی اسلام برخلاف این نگاه و نظر، هرآن چه به دست می‌آورد در اختیار انسانیت و هویت انسانی قرار می‌دهد و هرگز محور انسانی بودن دینی در تمدن اسلامی نادیده گرفته نمی‌شود. چون همه توسعه بی‌انسان بودن دینی، یعنی هیچ نبودن است.

جهان مدرن و ماهیت تمدن اسلامی

به راستی «هر تمدنی حقیقت و ظاهری دارد، ظاهر تمدن را به چشم می‌بینیم و آن عبارت از ثروت، قدرت، صنعت، تجارت، قوانین و عادات و رسوم اجتماعی و علم و ادب است، اما حقیقت تمدن که در نتیجه مطالعه اوضاع استنباط می‌شود عبارت از: خوبی یا بدی، خوشبختی و یا بدبختی کسانی است که در پرتو آن تمدن زندگی می‌کنند (زیدان، ۱۳۸۶: ۲۱۸).

گستره آفاق فکری و فرهنگی تمدن اسلامی نشان می‌دهد که مسلمانان دوران عظمت و افتخار آمیز شگرفی را داشته‌اند و دارند. صرفاً نه از آن جهت که «در برهه‌ای از زمان حکمران جهان بوده‌اند، بلکه از آن جهت که نهضت و تحولی در پهنه گیتی به وجود آوردند و تمدنی عظیم و باشکوه بنا کرده‌اند که چندین قرن ادامه یافت و مشعل دار بشر بود (مطهری، ۱۳۸۴: ۱۰)، و بشر امروز نیز در جهان توسعه یافته خود آن‌ها را باور دارد.

در جهان به اصطلاح توسعه یافته امروز ما همواره با اصطلاحاتی چون آزادی، امنیت، دموکراسی و مفاهیمی از این قبیل برخورد می‌کنیم که بسیاری می‌پندارند این مفاهیم در تمدن اسلامی جایی ندارند و این موارد مربوط است به تمدن غرب. اما اگر از روی صدق به جریان‌شناسی و حوزه عملکردی و نوع آن در تمدن اسلامی با تامل بپردازیم، در خواهیم یافت که در میان جریان‌های غالب اسلامی این اتفاق نظر وجود دارد که دموکراسی روح نظام تمدن اسلامی است. زیرا اصولاً در تمدن اسلامی، افراد در تمامی بخش‌های اجتماعی و حقوقی آگاهانه شرکت می‌کنند و خصوصاً در تغییر سرنوشت سیاسی خود دخالتی مستقیم دارند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱) و یا این که: «النَّاسُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ» (حلبی، ۱۳۷۱: ۹۸). از این رو باید باور کنیم که دین اسلام، بزرگترین اصل اجتماعی و پاک‌ترین نهاد سیاسی را پیشنهاد کرده است (حکیمی، ۱۳۸۴: ۳۲۴) و آن تکیه افراد به حاکمیت مطلق خدایی و اجرای برنامه‌های حقوقی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... با مشارکت همه جانبه افراد در تمامی سطوح با انگیزه‌هایی خالص و نوع دوستانه است. لازم است به یاد داشته باشیم که این اصطلاحات

همان انگاره و الگوی اصطلاحات غربی و جهان غرب نیست، بلکه درست و دقیق با نگرش‌های دینی و شرعی ما انطباق دارند یعنی اصطلاحاتی برآمده خاص از متن دین اسلام.

رویکرد تمدن اسلامی با صراحت تام و تمام، تبیین می‌سازد که یکی از اصلی‌ترین اهداف اسلام، آزادی و رهایی انسان از قید و بندهای استعماری و استثماراری بوده است. از آن جا که اسلام این نیاز پایه‌ای انسان را که نوع آفرینش و هستی آن، بر آن قرار دارد با کنه وجود دریافته است؛ مع هذا، برای حصول همواره جان فشانی کرده و برای مراقبت از آن قوانین و برنامه‌هایی مدون و منسجمی را نیز تدوین و ارائه کرده است. البته فراموش نکنیم که مفهوم آزادی در اسلام با مفهوم لیبرالیسم تفاوتی ماهوی دارد، یعنی این که مفهوم آزادی در تمدن اسلامی با روح و اصول انسانی و اخلاق اندیشی و همچنین باورهای عمیق نوع دوستی تلفیق یافته است؛ در حالی که در تفکرات لیبرالیسم چنین اصولی حاکم نیست و در آن نگاه افراط‌گری و تجاوز و افزون‌طلبی سیطره دارد.

اسلام دارای آیینی جهانی است و مرز و بوم در ساختار فکری و اعتقادی آن جایی ندارد و همه افراد به عنوان پیکره‌ای واحد محسوب می‌شوند، البته تا آن جایی که مرزهای فکری آن از جانب ملت‌ها و جوامع دیگر تهدید نشود؛ و دیگر نخواهند تا مطابق آیین‌های روزمره خود با میانی متقن دین اسلام بستیزند؛ این چنین رفتار و مشی عملی را ناپلئون نه تنها پذیرفته، بلکه به آن اعتراف کرده و گفته: «بدبختی وقتی از روی زمین رخت بر می‌بندد که نقشه جغرافیایی به رنگ دیگری چاپ شود و همین است خواسته‌ی اسلام» (زمانی، ۱۳۴۸: ۶۳).

اسلام، دین حفاظت و امنیت است و بخش عظیمی از قیام تاریخی اسلام، منحصرأ در راه امنیت در مفهوم کلی و واقعی آن صورت پذیرفته است. «اسلام دینی زنده، پویا، حرکت‌آفرین، احیاگر، ظلم‌ستیز و حماسی است و با منافع و توسعه‌طلبی‌ها و بلکه موجودیت استکبار سخت درستیز است» (هولت و لمبتون، ۱۳۸۸: ۱۲).

دو مقوله امنیت و آزادی که جهان مدرن خود را متولی و عامل آن‌ها می‌داند، از ارکان تمدن اسلامی قلمداد می‌شوند. بشر همواره می‌اندیشیده و می‌کوشیده تا در پناه دینی بتواند این دو نیاز حیاتی خود را به دست آورد، اما نظام‌های استکباری به هر نحوی از انجا اجازه نداده‌اند تا این مطلوب حاصل آید. به همین خاطر اسلام با مدد اندیشه‌های وحیانی در راه حصول آن‌ها گام‌هایی خسته‌ناپذیر برداشته و تا به امروز بر آن پای می‌فشارد. اگر بعضاً در برهه‌ای از زمان و جایی می‌بینیم که تسامحی رخ میدهد، نبایستی آن را به



به راستی «هر تمدنی

حقیقت و ظاهری دارد، ظاهر

تمدن را به چشم می‌بینیم و

آن عبارت از ثروت، قدرت،

صنعت، تجارت، قوانین و

عادات و رسوم اجتماعی

و علم و ادب است، اما

حقیقت تمدن که در نتیجه

مطالعه اوضاع استنباط

می‌شود عبارت از: خوبی

یا بدی، خوشبختی و یا

بدبختی کسانی است که در

پرتو آن تمدن زندگی می‌کنند

(زیدان، ۱۳۸۳: ۸۱۲).

حساب تمدن اسلام گذاشت، بلکه ممکن است کارگزاری از روی نادانستگی و برداشت‌های فردی‌اش باعث چنین اعمالی می‌شود.

اسلام به وضوح و از روی تاکید می‌گوید که مسلمان واقعی کسی است که دیگران نباید از دست و زبان او در رنج و عذاب باشند، بلکه شیوه عمل و طرز مرادده و رفتاری آنان به گونه‌ای باشد که موجبات انبساط خاطر و رفاه و ایمنی آنان را فراهم آورد و همه در جوار آنان احساس امنیت و آزادی نمایند. چون مسلمانان در مکتبی پرورش یافته‌اند که تمامی نیازهای انسانی را با دیدی بنیادی و اندیشمندانه نگریسته است. این تمدن عمیقاً باور دارد که انسان موجودی است در جریان و در جریان بودن از نیازهای حیاتی اوست. از این رو، اسلام کارکردهای دینی، فکری و فرهنگی خود را به تربیتی فراهم آورده که افراد بتوانند نیازهای زیستی و فکری و اعتقادی خود را با سهولت تمام مرتفع سازند. همین نوع تامل و درست‌اندیشی است که بعدها بسیاری از روشن‌فکران غربی به گونه دیگر آن را در تفکرات فلسفی خود مطرح ساخته‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به ویتگنشتاین اشاره کرد که هکر دیدگاه او را در این باره چنین ارزیابی کرده است: «انسان یک روح مجسم بلکه به صورت یک موجود زنده در جریان زندگی مطرح است. چون این انسان در تمامیت خود است که می‌اندیشد، ادراک می‌کند، آرزو دارد، دست به عمل زند یا احساس غم و شادی نماید، نه ذهن او» (هکر، ۱۳۸۵: ۵)، پس این طرز تلقی از موجودیت انسان را اسلام قبلاً به درستی دریافته است. بدون تردید می‌توان معترف شد که دین اسلام نه تنها ظرفیت به روز کردن مفاهیم انسان‌شناسی دینی و رفع ضرورت‌های فردی و اجتماعی افراد را دارد، بلکه خود عامل هدایت تمامی قاعده‌های زندگی انسان نیز هست. به همین خاطر بسیاری معتقدند که مقصود واقعی از «روند کلی احیای اسلامی، در خود جهان همین است» (سیسک، ۱۳۷۹: ۳۴)، و این که لیتل در جایی از ماکس و برنقل می‌کند که «دین ذاتاً ضد مدرن نیست» (همان، ۲۰) از این جاست. چون این اصولاً ماهیتی توسعه دهنده دارد تا حالتی نگه دارنده صرف. قطعاً، آنچه در تمدن اسلامی به وضوح قابل دیدن و دریافت است، به نیکی این نگرش را اثبات می‌کند.

همان طوری که قبلاً اشاره رفت، اسلام نه تنها تعارضی با تمدن صنعتی نداشته، البته به مفهومی که در مسیر رفع نیازهای ضروری بشر به شکلی معقول و منطقی و اخلاق‌گرایانه و در خدمت دین باشد، بلکه «تمدن صنعتی یکی از خواسته‌های اسلام است، و خود بنیان‌گذار تمدن نوین بوده است» (زمانی، ۱۳۴۸: ۱۷). اسلام با اموری که در راه «تکامل و ترقی و سعادت ملت‌ها موثر باشد موافق، و مروج آن است اما در اموری که ظواهری فریبنده



به خوبی روشن است که
مبانی و مفاهیم دینی آن
طور مفاهیمی نیستند که
به سهولت تغییر پذیرند و
اگر بحث درک شرایط زمان
و همسانی مفاهیم دینی
از طرف اندیشمندان طرح
می‌شود مسلماً در اصول
نیست.

دارند و باطن آن برای متلاشی ساختن اجتماعات و ایجاد هرج و مرج می‌آید مخالف است» (همان ، ۱۷) و دقیقاً از اینجاست که تقوا معنا پیدا می‌کند «قرآن کریم تقوا را شرط در تفکر و تدبر و تعقل دانسته و برای رسیدن به استقامت فکر و اصابه علم و رهایی آن از شوائب اوهام حیوانی و القائنات شیطانی، شرط کرده که علم هم‌دوش عمل باشد: (طباطبایی، همان، ۴۴۱:۵). و از سوی دیگر عمیقاً معتقد است «روح از طریق تقوا، مهرورزی و فلسفه می‌تواند خود را آزاد سازد و به مرحله شهود حقایق و قوانین روحی برسد» (دورانت، ۱۳۸۷:۲۳).

آنچه ما امروز در جهان مدرن غرب شاهدیم از نبود تقوا و بی‌مبالاتی به تقواست. توجه به اندیشه‌های عشرت‌طلبانه و اپیکوریست لجام گسیخته، تماماً برآمده از اخلاق‌های ساختگی مدرن مآبی و پسامدرنیستی است. از زمانی که «کلیسا حالت یک مجتمع دین‌داران را از دست داد و تبدیل به نهادی شد که برای میلیون‌ها انسان حکومت می‌کرد، به تدریج این گرایش در آن پدید آمد که نظریه سهل‌گیرانه‌تری نسبت به ضعف‌های انسانی اختیار کند و نسبت به لذت‌های این جهانی متسامح‌تر باشد و حتی گاه در آن‌ها سهیم شود» (دورانت، ۱۳۸۷:۷۳).

در حالی که می‌دانیم و برای همه روشن است که «وظیفه تاریخی کلیسا عبارت بود از تحکیم مجدد بنیان اخلاق اشخاص و جامعه از طریق دادن جنبه قدسی ماورای طبیعی به احکام ناگوار مربوط به نظم اجتماعی» (همان، ۵۷) ولی این وظیفه به دلیل گسترش جنبش‌هایی اخلاق ستیز کاملاً فراموش شده و در بسیاری موارد خود کلیسا به نوعی همگام شده است. بدیهی است که اسلام چنین اوضاع و شرایطی را هرگز نمی‌پذیرد. چون اسلام «دین تعقل است نه

دین عاطفه، و در هیچ یک از شرایعش عاطفه را بر احکام عقلی که اصلاح‌گر نظام مجتمع بشری است مقدم نداشته و از احکام عاطفه تنها آن احکامی را معتبر شمرده که عقل آن را معتبر شمرده است» (طباطبایی، همان، ۳۰۰:۵).

این چنین رویکردی قطعاً با تفکرات حاکم در جوامع غرب در تضاد است. به خوبی روشن است که مبانی و مفاهیم دینی آن طور مفاهیمی نیستند که به سهولت تغییر پذیرند و اگر بحث درک شرایط زمان و همسانی مفاهیم دینی از طرف اندیشمندان طرح می‌شود مسلماً در اصول نیست. اصلاً این طور نگرشی وجود دارد که «هرچه معلومات و معارف زیادتر می‌شود، اصطکاک آن‌ها با علوم دینی و الهی که بسیار به کندی در تغییر است، شدیدتر می‌گردد. در این وقت، مردم احساس می‌کنند که نظارت رجال دین، در مورد علوم و ادبیات، همچون بندگرانی مانع پیشرفت است، در نتیجه جنگی میان علم و دین در می‌گیرد. سازمان‌هایی که در دست رجال دینی است، همچون امور حقوقی و جزایی و فرهنگی و اخلاقی و ازدواج و طلاق، رفته‌رفته از نظارت دین سرباز می‌زنند و به شکل سازمان‌هایی دنیایی و غیردینی در می‌آیند» (دورانت، ۱۳۸۵:۱۹).

با نگاهی کلی به جهان امروز می‌توان گفت به وجهی همه چیز برای انسان و درباره انسان است، ولی عمیقاً از بار مفهومی انسان خالی است. چون نمودی از هویت و اصالت انسانی وجود ندارد. پس اگر بگوییم جهان مدرن غرب یک دفعه از معنای معنویت و اخلاق تهی شده و اندیشه‌های اومانیزم بر همه نظام‌های اجتماعی و تفکرات غالب شده سخنی به گزاف نگفته‌ایم. از دید جهان غرب انسان، قدرت مطلق است و بایستی او تعیین کننده و همه چیز در اختیار و در تصرف

او باشد؛ و هیچ امری حق ندارد آزادی‌های فردی او را سلب کند. در حالی که تمدن اسلامی تماماً معنویت و اخلاق و تقوا است. از دید اسلام و قرآن، خداوند قدرت مطلق است چون او تنها قادر مطلق است و انسان موجودی با نیروی برتر است، و این است جهان مدرن غرب و تفاوت ماهیتی تمدن اسلامی با آن.

نتیجه‌گیری

ماهیت و شالوده تمدن اسلامی نشان می‌دهد که این تمدن یکی از درخشان‌ترین تمدن‌های حیات بشری است. آن چه این تمدن را از سایر تمدن‌ها و ادیان دیگر کاملاً متمایز می‌سازد، تفاوت آفاق فکری، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی آن است. اصولاً این دین با روح تمدن و جهان‌صنعت هرگز در ستیز نیست، چرا که خود یکی از پدید آورندگان تمدن‌های نوین بشری بوده است. حال اگر به کوشش‌های فراوان مسلمانان چون جابرین حیّان در کشف و توسعه علم کیمیا و شناخت علمی او نسبت به همه فلزات توجه کنیم، در خواهیم یافت که مسلمانان سهم بنیانی را در کشف عناصر صنعتی داشته‌اند، می‌توان برای اطلاع بیشتر به فصل نهم کتاب علم و تمدن در اسلام از سید حسین نصر مراجعه کرد.

تمدن اسلامی به دلیل معیارهای دینی و فکری‌اش، می‌توان گفت تنها تمدنی است که قدرت انطباق‌پذیری و همگرایی را با تحولات انسانی دارد. چون اسلام همواره کوشیده و می‌کوشد تا نگاه انسان را نسبت به جهان و

چگونگی هستی تصحیح کند تا انسان بتواند کائنات را درست بشناسد و رابطه جهان متحول را با مبدا ثابت به درستی درک کند.

این تمدن، چون تمدنی اخلاقی و خدا محور است، بنابراین برای تمامی خواست‌ها و واقعیت‌های انسانی برنامه‌هایی جهان شمول، تدوین و ارائه کرده است. اندیشه و تفکر در ساحت این تمدن یکی از ارکان محسوب می‌شود، زیرا اسلام با اندیشه آغاز شده است. به هر جهت، کارکرد معرفتی این تمدن به وجهی فراهم آمده است که با شرایط و مقتضیات جهان نه تنها توانایی انطباق را دارد بلکه خود زمینه‌ساز بسیاری از تحولات شگرف در عرصه جهانی است و برای سعادت و تکامل بشر مجدانه تلاش می‌کند. ■

منابع

آکوبی، توماس، شخص آزاد، در انسان‌شناسی فلسفی، اثر هانس دیرکس، ترجمه ی محمد رضا بهشتی، چاپ دوم، تهران، هرمس، ۱۳۸۴.

حکیمی، محمد رضا، دانش مسلمین، چاپ دوازدهم، تهران، دلیل ما، ۱۳۸۳.

حکیمی، محمد رضا، ادبیات و تعهد در اسلام، چاپ سیزدهم، تهران، دلیل ما، ۱۳۸۴.

حلبی، علی اصغر، تاریخ تمدن اسلام (بررسی‌های چند در فرهنگ و علوم عقلی اسلام)، چاپ اول، تهران، اساطیر، ۱۳۶۵.

حلبی، علی اصغر، تاثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی، چاپ اول، تهران، اساطیر، ۱۳۷۱.

دورانت، ویلیام جیمز، دین در تاریخ تمدن ، تدوین علی فتحی لقمان، چاپ اول، شیراز، آوند اندیشه، - دورانت، ویلیام جیمز، تاریخ تمدن، ترجمه‌ی ابوطالب صارمی، ابوالقاسم پاینده و ابوالقاسم طاهری، ج ۴، چاپ سیزدهم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.

دورانت، ویلیام جیمز، تاریخ فلسفه، ترجمه‌ی عباس زریاب، چاپ بیستم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.

رادمنش، عزت‌الله، کلیات عقاید ابن خلدون درباره‌ی فلسفه، تاریخ و تمدن، تهران، قلم، ۱۳۵۷.

زرین کوب، عبدالحسین، کارنامه‌ی اسلام، چاپ دوم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۸.

زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ در ترازو، چاپ سوم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۰.

زمانی، مصطفی، اسلام و تمدن جدید، چاپ اول، تهران، کتابخانه‌ی صدر، ۱۳۴۸.

زیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه‌ی علی جواهر کلام، چاپ دوازدهم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۶.

سیسک، تیمونی، اسلام و دموکراسی (دین ، سیاست و قدرت در خاورمیانه) ، ترجمه‌ی شعبان علی بهرام پور و حسن محدثی ، چاپ اول ، تهران ، نی ، ۱۳۷۹ .

غزالی طوسی، محمد، کیمیای سعادت ، به کوشش حسین خدیو جم ، جلد اول ، چاپ نهم ، تهران ، علمی و فرهنگی ، ۱۳۸۰ .

طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه‌ی سید محمد باقر موسوی همدانی، جلد ۵ و ۱۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.

کانت، ایمانوئل، انسان، غایتی نفسی، در انسان شناسی فلسفی، اثر هانس دیرکس، ترجمه‌ی محمد رضا بهشتی، چاپ دوم، تهران، هرمس، ۱۳۸۴.

لوکاس، هنری؛ تاریخ تمدن از نوزایی تا سده‌ی ما، ترجمه‌ی عبدالحسین آذرنگ، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، کیهان، ۱۳۷۲.

مطهری، مرتضی، انسان و سرنوشت، چاپ بیست و پنجم، تهران، صدرا، ۱۳۸۴.

مکارم شیرازی، ناصر، برگزیده تفسیر نمونه، تنظیم و تحقیق احمد علی بابایی، جلد ۵، چاپ اول، تهران، دارالکتب اسلامی، ۱۳۸۶.

میکل، اندره و هانری لوران، اسلام و تمدن اسلامی، ترجمه‌ی دکتر حسن فروغی، چاپ اول، تهران، سمت، ۱۳۸۱.

نصر، سید حسین، علم و تمدن در اسلام، ترجمه‌ی احمد آرام، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.

هکر، پیتر، ماهیت بشر از دیدگاه ویتگنشتاین، ترجمه‌ی سهراب علوی نیا، چاپ دوم، تهران، هرمس، ۱۳۸۵.

هولت، پی. م. و آن. س. لمبتون، تاریخ اسلام (پژوهش دانشگاه کمبریج) ، ترجمه‌ی احمد آرام، چاپ هفتم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۸.